

ماجرای جلیقه ضدگلوله حضرت امام خمینی

۱ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۲۳:۳۴

ابوالفضل توکلی بینا گفت: حاج احمد آقا یک عدد جلیقه ضدگلوله تهیه کرده بود که امام آن را بر تن کنند، اما می‌ترسید به امام بگوید. به حاج مهدی عراقی گفت که این کار من نیست. حاج مهدی قبول کرد به امام پیشنهاد بر تن کردن جلیقه را بدهد

ابوالفضل توکلی بینا از اعضای قدیمی حزب مؤتلفه اسلامی است. در ۱۳۱۲ در قم متولد شده است. عضو هیئت‌های مؤتلفه و از کادرهای مذهبی - سیاسی فعال طی پنج دهه گذشته است. وی از روزهای نخست شروع نهضت امام در کنار دوستان دیگر خود که مانند شهید عراقی و آقای عسکر اولادی بود و فعالانه در صحنه‌ها مبارزه حضور داشت.

توکلی در سفر دیگری شهید عراقی را به قم می‌آورد تا با امام دیداری کند و از همان زمان است که شهید عراقی، عاشق امام می‌شود و حالت عجیبی نسبت به امام پیدا می‌کند

امام که شاهد فعالیت چند مرکز متفرق مذهبی در تهران بوده، از این‌ها دعوت می‌کند به قم بیایند. وقتی اعضای سه گروه مذهبی از سه مسجد می‌آیند امام از آنها می‌خواهد یکی شوند و به این ترتیب هیئت‌های مؤتلفه تشکیل می‌شود
او از جمله مؤسسين هیات‌های مؤتلفه اسلامی بود. پس از اعدام انقلابی حسن علی منصور، نخست وزیر، همراه دیگر اعضای جمعیت، دستگیر و در دادگاه در زمینه‌های فرهنگی روی آورد و در مدرسه آرفاه و مسجد قبا به فعالیت پرداخت. به دلیل اینکه سال‌ها در خدمت بنیانگذار انقلاب اسلامی بودند.

با ایشان گفت‌وگو کردیم که در زیر می‌آید:

*رابطه امام با مراجع دیگر چگونه بود؟ به خصوص اینکه شما رابط امام و آیت‌الله میلانی بودید.

- خدمت امام رسیدم. ایشان نامه‌ای به من داد که برای امضا نزد آیت‌الله میلانی ببرم. تاکید کردند اگر نامه را آیت‌الله میلانی امضا کرد خدمت آیت‌الله قمی ببرم تا او امضا کند.

من به مشهد رفتم که نامه را خدمت آقای میلانی ببرم. خانه آیت‌الله انتهای اولین کوچه بعد از فلکه قدیم مشهد بود.

من وقتی به خانه آیت‌الله میلانی رسیدم متوجه شدم ماموران خانه ایشان را محاصره کردند. چون چند بار دستگیر شدم احتیاط

کردم . برگشتم در راه برگشت فکر کردم چگونه نامه را به دست آیت‌الله میلانی برسانم. بقالی سر کوچه بود رفتم داخل مغازه، چند کیلو سیب‌زمینی و پیاز خریدم. دیدم سبدی در مغازه است. به بقال گفتم: آقا می‌توانم این سبد را هم ببرم. بقال گفت عیبی ندارد. خرید کردم. نامه امام را ته سبد گذاشتم و خریدم را روی نامه گذاشتم و به خانه آقای میلانی رفتم و به ماموران گفتم خرید کردم. چون جوان بودم مرا نگشتند وارد منزل شدم. به خدمتکاری که در منزل آیت‌الله بود گفتم به آقا بگویید اعلامیه امام را آوردم. مرا به اتاقی راهنمای کردند. آیت‌الله میلانی تا مرا دیدند گفتند: اینها چیست؟ وقتی نامه را خدمت ایشان دادم قبل از اینکه بخوانند نامه را بوسیدند و سپس فرمودند: «سلام الله علیه». ارادت عجیبی به حضرت امام داشتند.

* خاطره جالب و ناب برای ما از مدت اقامت امام در نوفل‌لوشاتو بفرمایید؟

یک خاطره شیرین هم شهید عراقی برای من نقل کرد. شهید عراقی گفت: وقتی امام می‌خواستند به فرودگاه تشریف ببرند و سوار هواپیما شوند، همه ناراحت بودند، نکند یک وقت حوادثی پیش بیاید و امام را خدای ناکرده ترور کنند.

به همین دلیل حاج احمد آقای یک عدد جلیقه ضد گلوله تهیه کرده بود که امام آن را بر تن کند، اما می‌ترسد به امام بگوید. حاج مهدی عراقی به امام گفت که این کار من نیست، این کار شماست.

جلیقه را به حاج مهدی داد و حاج مهدی هم می‌آید خدمت امام و اظهار می‌کند یک عمری است از شما تقلید می‌کنم، امشب شما باید از ما تقلید کنید، امام خندیدند و گفتند: چه شده؟ مهدی گفت: ما ناراحتیم که برای حضرتعالی اتفاق ناگواری بیافتد لذا ما این جلیقه ضد گلوله را تهیه کردیم تا به تن شما بکنیم. الان هم من می‌خواهم قبای شما را در بیاورم تا این را زیر قبایتان بپوشید. در هر حال جلیقه ضد گلوله را به تن امام می‌پوشاند.

* امام پوشیدند؟

-بله، داخل هواپیما که شدند چون وزن ضد گلوله سنگین بود از تنشان در آوردند. فرموده بودند خسته شدم.

* این قضیه را چه کسی برای شما تعریف کرد؟

-شهید حاج مهدی عراقی

* جلیقه را چه کسی تهیه کرده بود؟

-دوستان حاج احمد آقا برای ایشان تهیه کردند.

*یک عدد بود؟

-بله

*شما قبل از اینکه به ایران برگردید برای کسب تکلیف و درخواست و رهنمود نزد امام نرفتید؟

-بله برای خداحافظی خدمت امام رفتم. خدمتشان عرض کردم بنا به برنامه‌ای که با آقای عراقی تنظیم کردیم تصمیم گرفتیم که یکی از ما دو نفر به ایران برود تا بتوانیم زمینه کارهایی که برای تشریف فرمایی شما به ایران لازم است فراهم کنیم ایشان هم موافقت کردند.

*زمانی که رژیم شاه در ۲۱ بهمن اعلان حکومت نظامی کرد امام در آن زمان مشغول چه کاری بودند؟

- عصر روز ۲۱ بهمن که رژیم شاه از ساعت ۴ بعدازظهر حکومت نظامی اعلام کرد می‌خواست همه شخصیت‌های مبارز آن روز را قتل عام کند بنابراین به مجردی که حکومت نظامی از ساعت ۴ بعداز ظهر اعلام شد ما در مدرسه علوی بودیم که امام تشریف بردند داخل اطاق پس از خواندن نماز و ارتباط با خدا آمدند بیرون و فرمودند: اعلام کنید مردم بیرون بریزند و حکومت نظامی را لغو کنند.

در آن موقعیت تصمیم‌گیری مشکل بود شخصیت‌هایی مثل شهید دکتر بهشتی و آیت‌الله مطهری و هاشمی رفسنجانی مانده بودند که در مقابل این تصمیم امام چه کنند. این بود که مرحوم آیت‌الله طالقانی با امام صحبت کردند و گفتند من اطلاع دارم دو طرف تهران را راکت گذاشتند و رژیم تصمیم دارد قتل عام کند آیا امام زمان (عج) راضی هستند؟ امام در مقابل می‌فرمایند: اگر امام زمان (عج) راضی باشند چه؟ مرحوم طالقانی که این جمله را از امام می‌شنوند یک مرتبه آرام می‌گیرند و اشک در چشمانشان حلقه می‌زند.

*این را خودتان شنیدید؟

-نه من خودم نشنیدم برادرانی که کنار امام بودند برای من نقل کردند. امام این جواب را به آقای طالقانی می‌فرمایند.

آیت‌الله طالقانی علاقه شدیدی به امام خمینی(ره) داشتند. ما این را می‌دانستیم. گروه ما حدود یکسال از زندانمان را کنار آیت‌الله طالقانی بودند. اغلب اوقات که سخنی از امام پیش می‌آمد بسیار تکریم می‌کردند. خصوصاً به طیف ما (جمعیت موفقه اسلامی) اظهار علاقه شدید داشتند. ایشان می‌دانست که امام در رابطه با خانواده زندانیان سیاسی و مشکلات آنان به من اجازه

بنابراین از نظر مالی کمک زیادی به من می کردند، حتی سپرده بودند وجوهات دست گردان شده خودشان با اشخاص را به من بدهند. ایشان معتقد بودند در طول تاریخ تشیع تنها فقیه‌ای که در مقابل یک رژیم فاسد شاهنشاهی ایستاده و در مقابل سلطه گران قیام کرده، امام خمینی است.

وقتی حکومت نظامی اعلام شد امام خمینی با آن بینش الهی و توکل فوق العاده‌ای که در ایشان بود دستور دادند مردم بریزند بیرون و حکومت نظامی را لغو کنند. اطلاعات امام خوب بود مگر می‌شود بدون اینکه امام ارتباطی داشته باشد اینطور مستحکم فرمان لغو حکومت نظامی را صادر کند؟

منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۶۷۶/ماجرای-خلیقه-ماجرای-۲۲۶۷۶>